



## پیغام عشق

قسمت ششصد و هفتاد و هشتم





با سلام و عرض ادب 

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

آن بنده‌ی آواره بازآمد و بازآمد

چون شمع به پیش تو در سوز و گداز آمد

من انسان که در ذهنم آواره بین تصویرهای ذهنی از همانیدگی‌ها و دردهایم بودم، با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، این لحظه باز به درگاه زندگی آمدم و من ذهنی خود را به عدم عرضه کردم تا همانیدگی‌ها و رنجش‌ها و ترس‌ها و اضطرابات و نگرانی‌ها در تشعشع عدم گداخته شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

چون عبهر و قند ای جان، در روش بخند ای جان

در را بمبند ای جان، زیرا به نیاز آمد

ای زندگی خودت را در من به صورت شادی و خرد و عشق تجربه کن و فضا را در من باز کن و مرکز را عدم کن. مگذار در ذهن بمانم زیرا من با تمام وجود به فضاگشایی و عدم شدن نیازمندم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

ور زانکه ببندی در، بر حکم تو بنهد سر

بر بنده نیاز آمد، شه را همه ناز آمد

ای زندگی اگر این لحظه مرکز عدم نشود و فضاگشایی ام کامل نشود، باز با تعهد و مداومت ادامه می‌دهم و بر تو پایبندم و این لحظه باز نیازم را بر تو با صبر و شکر و پرهیز و مداومت عرضه می‌کنم، چراکه من تمام وجودم نیاز به توست و ناز کردن برازنده زندگی و عدم است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

هر شمعِ گدازیده، شد روشنیِ دیده

کان را که گداز آمد، او محرمِ راز آمد

کندن از وابستگی‌ها، شناسایی و پرهیز و درد هشیارانه جدایی از همانیدگی، نظارت بر ذهن و پرهیز از کشیده شدن به واکنش، حفظ سکون باعث روشنایی دید عدم و گداخته شدن همانیدگی‌ها و آزاد شدن انرژی زندگی از تصاویر ذهنی و دردها می‌شود و هشیاری بر خود آگاه و محرم راز زنده شدن به زندگی می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

زهراب ز دستِ وی گر فرق کنم از می

پس در ره جانِ جانم والله به مجاز آمد

در این لحظه هر تجربه‌ای که زندگی از طریق من می‌کند سیری در تکامل هشیاری من است. با فضاگشایی و صبر و شکر به دویی ذهن برای خوب و بد کردن تجربه این لحظه نمی‌روم چراکه در صورت انقباض و قضاوت این لحظه، تعهد من به زندگی صدق نداشته و ذهنی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

آب حیوانش را حیوان ز کجا نوشد؟

کی بیند رویش را چشمی که فراز آمد؟

سکون، آرامش، شادی بی‌سبب و هزار ترجمان پر برکت، نظم و فراوانی زندگی را من ذهنی دهانی برای نوشیدن ندارد و چشمی برای دیدنش، چراکه چشمش کور به زندگی و عدم و سکوت است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

من ترکِ سفر کردم، با یار شدم ساکن

وز مرگ شدم ایمن کان عمرِ دراز آمد

فضاگشایی کامل زمانی صورت می‌گیرد که من ترک سفر از یک تصویر ذهنی به تصویر ذهنی دیگر کنم، ترک سفر از وضعیتی به وضعیت دیگر، از مکانی به مکان دیگر و با زندگی در سکوت و عدم و تمام تجربه این لحظه ساکن، خشنود، راضی و شاکر باشم تا از تمام مرگ‌های ذهنی ایمن شوم و هیچ هیجان، درد و کم و زیاد شدن همانیدگی این سکوت را به هم نزنم و بی‌واکنش بوده و به ناظر کننده تبدیل شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

ای دل چو در این جویی، پس آب چه می‌جویی؟

تا چند صلا گویی؟ هنگامِ نماز آمد

با فضاگشایی و عدم کردن مرکز ما جز لاینفک این فضای عدم هستیم و نیاز نیست که به ذهن رفته و از تصاویر ذهنی، خرد و عشق، هدایت و امنیت بگیرم و خود یا دیگران را خبر و سنی کنیم و به صورت ذهنی به دنبال دعوت خود و یا دیگران به زنده شدن به زندگی و قائم شدن هشیاری بر هشیاری باشیم. همین لحظه، لحظه انطباق هشیاری بر هشیاری و آگاهی به ذات ابدی و جاودانه است.

تجربیهایی که این هفته داشتیم:

چراغ من ترک سفر کردم بسیار برای من راهنما بود، ترک سفر کردن از کمال‌طلبی، از تلاش ذهنی برای تغییر شرایط و اوضاع، ترک موتور خواستن، تلاش برای بخشش‌گری به خودم و دیگران، تلاش برای شاد کردن خودم و دیگران، رضایت و خشنودی، شکر از هرآنچه که هست که بهترین برای من در این لحظه است.



تجربه سکون و آرامش و دیدن بیشتر زندگی در انسان‌ها، وضعیت‌ها، صبر و باز کردن فضا.

شکر و سپاسگزاری از استاد نازنینم که در تمام مراحل سخت زندگی دست من را گرفتند و چراغ راهنمایی زندگی من شدن، چه وقتی برای اولین بار در زاهدان چشمم به گنج حضور روشن شد، چه وقتی بعد از شروع تحصیل در نروژ در چالش‌ها دست من را گرفتند. زمانی که با من ذهنی خود را در چالش‌ها انداختم و باز شرایط اقامت ما در نروژ به صورت تحصیلی و کاری به خطر افتاد. زمانی که زندگی خانوادگی من در حال از هم پاشیدن بود، زمانی که فرزندانم نیاز به کمک و پشتیبانی داشتند. در تمام این لحظات زندگی به دست آقای شهبازی نازنین و برنامه گنج حضور و یاران معنوی دست من را گرفتند و بسیار شکرگزار و سپاسگزارم و از این که تمرکز بیشتر بر من ذهنی بوده چه در پیام‌ها، چه در زندگی یا چالش‌ها عذرخواهم و امیدوارم بتوانم با تعهد و رعایت قانون جبران خدمتگزار زندگی باشم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۶۴ و ۶۶۵

چونکه کردند آستی شادی و درد

مُطربان را تُرکِ ما بیدار کرد

مُطربِ آغازید بیتی خوابناک

که اَنْلِنِی الْکَاسِ یا مَنْ لَا اَرَاک

ای کسی که تو را نمی‌بینم، جامی لبریز به من بده.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۶

اَنْتَ وَجْهِي، لَاعَجَبَ اَنْ لَا اَرَاه

غَايَةُ الْقُرْبِ حِجَابُ الْاِسْتِْبَاه



تو حقیقت منی و تعجیبی نیست که او را نبینم، زیرا غایت قرب، حجاب و اشتباه و خطای من شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۷

أَنْتَ عَقْلِي، لَا عَجَبَ إِنْ لَمْ أَرَكَ

مِنْ وَفُورِ الْإِتْبَاسِ الْمُشْتَبِكِ

تو عقل منی، اگر من تو را از کثرت اشتباهات تودرتو و درهم پیچیده، نبینم جای هیچ تعجیبی نیست.

با عشق و احترام ❤️

نرگس از نروژ 🙏



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

دیوان شمس غزل ۲۹۴۸ ابیات ۹ و ۱۰ و ۱۱ از برنامه ۸۳۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

قارون مثال دلّوی، در قعر چه فرو شد

عیسی به بام گردون، بنمود خوش کمندی

تا زمانی که در چاه من‌ذهنی گیر کرده‌ایم، هر لحظه بیشتر به همانیدگی‌ها می‌چسبیم و همانند قارون، با گنج داشته‌هایمان بیشتر در چاه من‌ذهنی فرو خواهیم رفت و طبیعتاً بیرون آمدن از آن را برای خود سخت‌تر خواهیم کرد. و اگر فضاگشایی کرده و به ریسمانی از پذیرش و صبر و تسلیم و حضور ناظر و ثبات چنگ بزنیم و آن را مانند کمندی در بالاترین ارتفاع کوه من‌ذهنیمان بیندازیم از آن بیرون خواهیم آمد. با این کار می‌توانیم دید بهتری پیدا کنیم و توانا‌تر از چیزها و داشته‌هایمان شویم و آن‌ها را راحت‌تر بیندازیم و زودتر و با ثبات بیشتر و قدرت و حس امنیت و عقل و هدایت بهتری به بالای چاه ذهنمان رویم و بر بالای چاه ناظر بر من‌ذهنی‌مان و مواظب آن باشیم که دوباره در آن چاه نیفتیم و بر بام گردون همانند عیسی که عروج کرد، ما هم به حضور برسیم. و از این چاه قارونی من‌ذهنی‌مان و مرگ‌های پی‌درپی او نجات پیدا کنیم و به خدا زنده شویم و زنده بمانیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

گر دلو سر بر آرد، جز آب چه ندارد

پاره شود، بپوسد، در ظلمت و نژندی

\*ظلمت: تاریکی همانیدگی‌ها



## \*نژندی: غمناکی حاصل از همانیدگی‌ها

تا زمانی که ما در چاه من‌ذهنی اسیر هستیم، نباید حرفی یا ادعایی داشته باشیم، که هر چه انجام دهیم چون با من‌ذهنی انجام می‌شود پُر از درد و رنج است. برای همین، هم به خود و هم به دیگران و هم محیط اطرافمان ضرر خواهیم رساند و در چنگ قضا گرفتار می‌شویم. و چون مانند آب چاه شور و آلوده هستیم، درد و آسیب بیشتری می‌رسانیم و آثار مُخرَب‌تری از خودمان بر جای خواهیم گذاشت و بیشتر در این تاریکی و غمناکی من‌ذهنی خود و دیگران خواهیم ماند. دیگر نباید به ریسمان پوسیده من‌ذهنی خود و دیگران چنگ بزنیم که هر دفعه هم پاره شده و ما را بیشتر در قعر چاه فرو برده و در ظلمت و غم و درد همانیدگی‌ها اسیر و تنها گذاشته و دیگر نمی‌توانیم از این چاه بیرون بیاییم. در صورتی که تنها با فضاگشایی‌ست که اول درون خودمان را می‌شوئیم و بعد اگر این فضاگشایی را با قضاوت‌هایمان آلوده نکردیم می‌توانیم برای دیگران فایده داشته باشیم. با توکل است که می‌توانیم به ریسمان خداوند چنگ زده و از این چاه مُتَعَفِن ذهن بیرون آییم و زیبایی بی‌آفرینیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

ای لولیانِ لالا، با لا پَریده بالا

وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

\*لولیانِ لالا: نوازندگان هندی بودند، کسانی که فضای درون را خالی کردند، بی‌نهایت باز شده‌اند و همانیدگی‌ها را انداخته و نغمه‌خوانی می‌کنند و شادی زندگی را دارند. کسانی که هر لحظه لا می‌کنند، آزادی از لا کردن می‌آید، مربی کودکان، مرشد، معلم

در این بیت مولانا می‌فرماید ای کسانی که هر لحظه در جهان فرم‌ها همه‌چیز را لا کرده‌اید و مانند پرنده‌ای بر بام یکتایی نشسته‌اید که با این لا کردن است که انسان آزاد و رها خواهد شد. چون فضاگشایی به عمل در آمده، می‌توانید هر لحظه نغمه‌خوانی کنید و آهنگ زندگی در هر لحظه در درونتان نواخته می‌شود. چون فضای درون را خالی کرده‌اید و





بی‌نهایت شدید و سبک و خالی از هر همانیدگی شده‌اید. دیگر در جهان فرم و بی‌فرمی با چیزی همانیده نیستید و با شادی زندگی می‌کنید. چون مانند پرنده‌ای سبک به بالا عروج کرده‌اید و از این هیولای ذهن رها شده‌اید. از هر چیزی که در ذهن به آن پای‌بند بودید و برای آن چون و چرا می‌کردید، و شما را در باورها و داشته‌ها همانیده کرده بود. با هر لحظه لا کردن رها شدید و هر لحظه خود را تربیت کردید تا به درجه‌ای از رشد رسیدید و توانستید از زمان و چون و چند کردن، از محاسبه کردن و با عقلِ مَن‌ذهنی کار کردن برهید و به حالت حضور و شادی آن برسید. و هر لحظه نغمه‌های شادی را سر دهید. این یعنی آزادی، یعنی رهایی، یعنی پیروزی، یعنی نجات، یعنی موفقیت. مبارکتان باد.

با تشکر و احترام،

حداد هستم از کرج



به نام خدا و سلام بر پدر بزرگوار و همه عزیزان همراه

نکات مهمی که در برنامه ۹۰۰+ برایمان یادآوری شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

هرآنکه از سببِ وحشتِ غمی تنهاست

بدان که خصمِ دلست و مراقبِ تنهاست

\* خصم: دشمن

\* مراقب: ناظر، نگرنده،

🌸 در بیت اول این غزل سبب‌سازی من‌ذهنی را مطرح کرد که به علت ترس از غم از دست دادن متعلقاتی که با آن همانیده است از خداوند و حتی همجنس‌هایش جدا ماند و تنهاست. این ترس و غم من‌ذهنی به خاطر سبب‌های ذهنی خودش هست که زندگی را در زیاد کردن این متعلقات می‌بیند و از هرگونه تغییر یا کاهش و نرسیدن به خواسته‌های مادی‌اش وحشت دارد. چنین فردی دشمن دل اصلی است؛ زیرا برعکس مقصود اصلی مرکز عدم عمل می‌کند و تمام توجه‌اش به جسم‌ها و من‌های ذهنی است که از جنس خودش هستند. اگر با تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق لحظه ناظر ذهن شویم و هیچ لحظه‌ای ذهن خود را بدون ناظر رها نکنیم، به تدریج ریشه‌دار می‌شویم و این سبب‌های وحشت و غم‌افزا از بین می‌روند و دیگر احساس تنهایی نمی‌کنیم، چون زندگی را در دیگران می‌توانیم ببینیم.

🌸 مورد بعدی تعهد ماست که باید ببینیم آیا با مرکز عدم متعهد می‌شویم یا مرکز همانیده؟ اگر با مرکز همانیده باشد عشق واقعی در آن نیست و این تعهد دوامی ندارد؛ اما با مرکز عدم ما تکرار و مداومت در عدم کردن مرکز داریم.

🌸 زندگی در وضعیت‌های بیرونی زندگی ما نیست. وضعیت‌های زندگی ما تصاویر ذهنی هستند که ما از متعلقاتمان می‌سازیم؛ مثل پول، خانه، شغل، همسر، فرزند و غیره. این‌ها لازمه زندگی هستند ولی خوشبختی و زندگی در این موارد



نیست. چه بسیارند افرادی که بهترین دارایی‌ها را دارند ولی خوشبخت نیستند و درد هم دارند. این زندگی در فضای گشوده شده است که ما را به خرد خداوند برای درست زندگی کردن وصل می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا

که ز وهم دارم است این صد عنا

\*عنا: رنج

🌸 نکته بعدی که برایمان یادآوری شد این بود که کشت ثانویه‌ای که ما با من ذهنی از طریق همانیده شدن روی کشت اولیه یعنی مرکز عاری از همانیدگی‌ها ساختیم فانی است و منبع درد است. عاقبت باید همان کشت اولیه در مرکز ما رشد کند؛ اما با شتاب به دنبال علت‌ها نگردیم که بخواهیم زندگی‌مان را به کشت اول برگردانیم. خداوند کارش بدون علت و مستقیم هست و به موقع کارش را انجام می‌دهد؛ یعنی خودش را به صورت مرکز عدم در ما رشد می‌دهد و آن حس درپاش که طلوع نور زندگی در ماست بیشتر شکوفا می‌شود و آن حس خفاش که همراه با مقاومت و قضاوت است، ما را به سوی آن چه ذهن نشان می‌دهد دیگر نمی‌تواند بکشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت بروید آن کشته‌ی اله

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت نو کارید بر کشت نخست

این دوم فانی است و آن اول درست



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کِشْتِ اَوَّلِ کَامِلٍ وَ بُکْزِیْدِهِ اسْت

تَخْمِ ثَانِیِ فَاسِدٍ وَ پُوسِیْدِهِ اسْت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

کَارِ مِنْ بَیْ عَلَّتِ اسْت وَ مَسْتَقِیْمِ

هَسْتِ تَقْدِیْرِمِ نَهْ عَلَّتِ، اَی سَقِیْمِ

\*سَقِیْمِ: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

عَادَتِ خُودِ رَا بَگَرْدَانِمِ بَهْ وَقْتِ

اَیْنِ غَبَارِ از پِیْشِ بَنَشَانِمِ بَهْ وَقْتِ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷

حَسِیَّ حُقُاقَاتِ، سَوِیْ مَغْرَبِ دَوَانِ

حَسِیَّ دُرُپَاشَتِ، سَوِیْ مَشْرِقِ رَوَانِ

\*دُرُپَاشِ: نثار کننده مروارید، پاشنده مروارید، کنایه از حَسِیَّ رُوحَانِیِ اِنْسَانِ

🌸 هم‌چنین آموختیم که یار در آخر زمان طرب‌سازی می‌کند و آخر زمان این لحظه ابدی است؛ نه زمان مجازی گذشته و آینده که تغییر پذیرند. پس اتفاقات را بازی تلقی کنیم و این لحظه ابدی را که باید به خدا زنده شویم جدی بگیریم. آن وقت همیشه در شادی بی‌سبب خواهیم بود. عاشقان هم با این علم و آگاهی نسبت به من‌ذهنی خود مردند. آن‌ها ظاهر



دنیا را بازی گرفتند و عدم کردن مرکز را جدی دانستند. پس مواظب باشیم که این من‌ذهنی ما را دوباره فریب ندهد و طنّازی نکند که از این لحظه ابدی یا آخر زمان ما را به زمان مجازی بکشاند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طَرَبِ سازی

باطنِ او جِدِّ جِدِّ، ظاهرِ او بازی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

جمله‌ی عشاق را یار بدین علمِ کُشت

تا نکند هان و هان، جهلِ تو طنّازی

🌸 مورد بعدی دیده شه‌شناس داشته باشیم. آن‌چه ذهن نشان می‌دهد لباس یا وضعیت‌های بیرونی است که مهم نیستند و اگر به این‌ها و تغییراتشان توجه کنیم، خدا را نمی‌بینیم؛ در صورتی که ما باید خدا را در هر لباسی بشناسیم وقتی به ذهن نگاه نکنیم.

منسوب به مولانا

دیده‌ای خواهم که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

🌸 در هر وضعیتی تسلیم خدا باشیم و فقط به او توکل کنیم چه در غم باشیم، چه در راحتی. اگر من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را نگه‌داریم و بخواهیم تسلیم شویم، این یک مکر و دام است. ما باید این چیزهایی را که این قدر محکم به آن‌ها چسبیده‌ایم قبل از فرارسیدن مرگ جسمی‌مان رها کنیم. اگر تسلیم نیستیم و توکل هم نداریم به این علت است که فضاگشایی با کیفیت نداریم و توجه ما مرتب به آن‌چه ذهن نشان می‌دهد برمی‌گردد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

جُز توکل، جز که تسلیمِ تمام

در غم و راحت، همه مکرست و دام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۳

عاریه‌ست این، کم همی باید فشارد

کآنچه بگرفتی، همی باید گزارد

\*عاریه: قرضی

🌸 نکته مهم بعدی این دو روش بسیار مهم صبر و شکر نعمت‌ها است. اگر این صبر و شکر هم ذهناً صورت گیرند، فایده‌ای ندارند. اگر در هنگام فضاگشایی صبر و شکر هم نداشته باشیم، به جبر من‌ذهنی کشیده می‌شویم؛ یعنی زیر نفوذ این همانیدگی‌ها و دردهایش می‌مانیم. ما باید تنبلی را کنار بگذاریم و در تغییر دادن خود بکوشیم، در عین حال صبر و شکر هم داشته باشیم و نگوییم که این خشم یا رنجش و سایر دردهایم ارثی است. این باور، جبر من‌ذهنی است و ما را در گورستان ذهن دفن می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نَعَم

بی‌شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را

\*نتان: نتوان



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

\*کاهلی: تنبلی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری اش، در گور کرد

\*رنجور: بیمار

🌸 هم‌چنین مراقب باشیم که نباید یک لحظه هم با جسم کردن مرکزمان از عنایت خداوند دور بمانیم؛ زیرا خداوند عنایتش هر لحظه جاری ست و می‌خواهد این مردگی را از هشیاری زنده ما بیرون بکشد؛ اما نفس زنده ما رو به جهان مادی دارد و هر لحظه به سوی آن مردگی کشیده می‌شود و حاصل این عمل نفس زنده ما هم پشیمانی و خسارت‌های زیادی به زندگی ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۹

یک زمان از وی عنایت برگند

عقل زیرک ابله‌ی‌ها می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۷

جُز پشیمانی نباشد رِیعِ او

جُز خسارت بیش نآرد بَیعِ او

\*رِیع: بالیدن، نمو کردن

\*بَیع: خرید و فروش

🌸 نکته بعدی عدم؟؟؟ در این جا عدم اضافی است عهد بستن ما همراه با مرکز همانیده است که چنین عهدی را خداوند می شکند. عهد ما فقط در فضای گشوده شده محکم و بادوام است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۶

گفتم که: عهد بستم، وز عهد بد برستم

گفتا: چگونه بندی چیزی که من شکستم؟

🌸 پندار کمال یا کمال طلبی ما در من ذهنی از موارد بعدی بود که یک نوع کارافزایی است. ما می خواهیم چه در امور مادی و چه در معنویت هر چه زودتر به مرتبه کمال برسیم؛ در حالی که وظیفه ما فقط سعی و تلاش است و بقیه کارها را باید به عهده خدا گذاشت که هر لحظه با شیوه های نوبه نو ما را هدایت می کند و ما باید تسلیم خرد خداوند باشیم؛ نه خرد من ذهنی خود که کمال طلب است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای دُودلال





\*ذودلال: صاحب ناز و کرشمه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

هر لحظه و هر ساعت یک شیوهی نو آرد

شیرین تر و نادرتر زان شیوهی پیشینش

🌸 نکته آخر که خیلی مهم است انتخاب قرین می‌باشد. اگر قرین ما بیمار من‌ذهنی و از جنس درد باشد، چون این بیماری مسری است، سریع از مرکزش به مرکز ما منتقل می‌شود؛ یعنی ما را هم به درد مرتعش می‌کند. بنابراین یک وجب هم نباید از جمع انسان‌های معنوی و به حضور رسیده دور شویم تا به دام چنین شیاطینی نیفتیم. بدانیم نیش و زهر یک یار بد از زهر یک مار بد کشنده‌تر است؛ زیرا مار در یک آن ما را می‌کشد ولی یار بد تا ابد ما را در آتش خود می‌سوزاند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۳

این هم از تاثیر آن بیماری ست

زهر او در جمله جفتان ساری ست

\*جفتان: جمع جفت به معنی زوج، قرین، همنشین

\*ساری: سرایت‌کننده



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

\*بدست: وجب

باکمال احترام و سپاس،

مهردخت از چالوس



به نام خدا، با سلام و عرض ادب خدمت آقای شهبازی معلم و راهنمای خوبم

موضوع فضاگشایی و تسلیم

فضاگشایی چیست که کلید و رمز خوشبختی ماست؟ تسلیم که همان فضاگشایی است چگونه باید باشد؟

تسلیم و فضاگشایی یعنی این که اگر اتفاقی برای ما پیش آید، چه خوب و چه بد، ما تحت تأثیر آن اتفاق قرار نگیریم و قضاوت نکنیم که خوب است یا بد.

دوم، مقاومت و ستیزه نکنیم که چرا و چگونه این اتفاق افتاد. با ذهن نگوییم که خدایا الان چکار کنم؟ اول باید هشیار باشیم هشیاری حضور، بعد بگوییم که این اتفاق کن فکان خداست، می‌خواهد ببیند که عکس‌العمل من چیه و کس یا چیز دیگری مقصر نیست. پس این اتفاق را با هشیاری کامل بپذیرم و بعد از این که این اتفاق را پذیرفتم و خود را به دست کن فکان خدا سپردم که همان تسلیم است، اگر تسلیم ما کامل باشد خدا خردش را به فکر و عمل ما می‌ریزد. پس لازم نیست که منقبض بشیم و فضا را ببندیم و خود را به آب و آتش بزیم و کار را از این که هست بدتر نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۴

کار مرا چو او کند، کار دگر چرا کنم؟

چونک چشیدم از لبش، یاد شکر چرا کنم؟

و یا به خاطر چیزهای آفل که به جای خدا در مرکز قرار دادیم شاد خوشحال باشیم چون همه ما تجربه کردیم که شادی‌های آفل زود گذر هستند و یا این که خدا می‌تواند آن شادی را با جف‌القلم و ریب‌المنون به غم و درد تبدیل کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰

بر خار پشت هر بلا خود را مزین تو هم، هالا!

ساکن نشین، وین ورد خوان: جاء القضا ضاق الفضا



پس نتیجه می‌گیریم که اگر تسلیم و فضاگشا باشیم همانندگی‌ها را هم می‌شناسیم و سعی می‌کنیم که از مرکزمان بیرون کنیم. همانندگی چیزهایی است که دلمان به خاطر آن‌ها می‌لرزد و یا به خاطر آن‌ها غمگین و دردمند می‌شویم. و یا این‌که نتوانیم حتی به اون فکر هم بکنیم که اگر روزی به دست نیاوردم و یا از دست بدهم چکار می‌کنم. پس ما باید با تعهد و تمرین و تکرار زیاد روزی هزار بار فضاگشایی کنیم و مرکز را عدم کنیم تا یاد بگیریم که اتفاقات برای خوشبخت یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند بلکه برای بیداری ما از خواب ذهن می‌افتند.

خدایا! از تو و مولانا و آقای شهبازی و بینندگان گنج حضور سپاسگزارم که مرا در این راه یاری می‌کنید.

با سپاس فراوان،

کبری هستم از نقده



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)